



## داستان اصحاب اُخدود

اُخدود نام مکانی در جنوب شهر نجران در عربستان می باشد که نام آن در سوره مبارکه بروج آمده است. در این سوره مبارکه، ماجرای دردناک شهادت مسیحیان با ایمان شهر نجران، که قبل از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رخ داده، روایت شده است که به داستان اصحاب اُخدود معروف می باشد.

شهر صنعا زیر نور درخشان خورشید به صورت کوره گداخته ای در آمده، وزش بادهای داغ از جانب صحرای سوزان بر حرارت شهر افزوده و به همین جهت خیابان های صنعا خلوت شده و حرکتی در آن دیده نمی شود، در چنین وضعی یک مرد که از جانب شمال به سمت شهر در حرکت بود و گویا از صحرای سوزان می آمد دروازه شهر و حریم آن را پشت سر گذاشت و سراسیمه راه قصر ذی نواس پادشاه یمن را پیش گرفت

حرکات و سکنت و چهره مضطرب و گامهای لرزان او هر بیننده ای را به شک و تردید وامی داشت و بخوبی نشان می داد که برای امر مهمی آمده است. اما آیا در این گرمای ظهر پادشاه به او وقت ملاقات خواهد داد. سرانجام مرد به قصر رسید، نگهبان رشته افکارش را برید و پرسید: چه سبب شده است که در این ساعت که مردم از شدت گرما به منازل پناه برده اند و انسان و حیوان و پرند از حرکت بازمانده اند تو براه افتاده ای و به صنعا و درب کاخ آمده ای؟

مرد گفت: من به سبب امر خطیر و مهمی به این مکان آمده ام تا ذی نواس را از خطر بزرگی مطلع سازم

نگهبان گفت: پادشاه اکنون از ملاقات شما و هرکس دیگر که نیاز به دیدار او داشته باشد معذور است، حتی اگر او ذی الشناتر را به قتل رسانده و فتنه او را خاتمه داده باشد و یهودیت یمن را به وضع و اعتبار عصر تبع رسانده باشد، بعلاوه او اکنون آماده حرکت است و قصد جنگی طولانی دارد و می خواهد شرق و غرب عالم را زیر نفوذ خود آورد. او سوگند یاد کرده و آسایش و خواب را بر خود حرام کرده تا اینکه یهودیت را دین رایج سازد و حکم تورات را در روی زمین نافذ گرداند

سپس ادامه داد: پادشاه هنگام غروب که هوا قدری خنک می شود از کاخ خود به این باغ می آید و همه بزرگان، رؤسا و فرماندهان سپاه و سران لشکر را به حضور می پذیرد و آنگاه در مورد جنگ و جهاد با آنها به شور و مشورت می پردازد و طرح مبارزه و وسایل و مهمات سپاه را بررسی می کند

مرد مسافر گفت: مطلب من با این موضوع ارتباط نزدیک دارد و آنچه من آورده ام مربوط به همان مهمی است که وی برای گسترش آن شمشیر از نیام کشیده و قصد دارد در این راه وارد عمل شود؛ اگر مطلب مرا به پادشاه بگوی، تردیدی ندارم که مرا به حضور می پذیرد و به سخنانم توجه می کند و در مورد آن به فکر و تدبیر و چاره جویی می پردازد

مرد مسافر این را بگفت و به گوشه ای از کاخ پناه برد، تا به دور از گرمای هوا دمی بیاساید تا موقعی که پادشاه برای تبادل نظر در امور از کاخ خارج شد، او بتواند پادشاه را ملاقات کند

تهیه کننده : اکرم غزنوی

تایید کننده : سیده سمانه توحیدی

